

میثم ریاحی

امروز وقتی با پلک‌هام
کلنجار می‌روم و
در توهم تو با بادبادک‌هایمان می‌خوابم
درست
یک سال دیگر از / لُکنت عقیق ماست
که من این‌جا، از پنجره‌ات
که آخم کرده میان دستانت
از بُرج‌ها
که خستگیِ دوراند
اُفتاده‌تر از لبه‌ات
که توتِ فرنگیِ هوا آند
در هوای گنجشکی که خوابِ قبرِ کاج را می‌بیند
دورم از پوستم و
سرگردان در یک شاخه‌ی ریحان
چشم‌هایم
مُتزلزل شده‌اند
حالا
در استخوان‌های شکسته‌ی آسمان
و بدن لهیده‌ی ابر
در دهان یک ماهیِ مُرده که جُنبنده به عمق می‌رود

به عمق می‌روم و
دور می‌شوم از تکه‌هایم در استکانِ قهوه
و گل‌های سرخی که
روزنامه‌های عصر را می‌پذیرند
باور کنید
مهم نیست که صدای آبشار
از خوابِ سنگ می‌آید
و پهلوی صبح
در بغل آب

جنازه‌ی رودخانه را می‌برند
هنوز، لابه لای صورتم
به شکل چشمه‌ای که عزای تابستان دارد
ما / دوباره در گریه‌ها
چهره‌ای

از انگشت‌های شبانه داریم

و تو

به لحن زیبایی
روی آوازی گم / در پیشانی‌ات، می‌خندی

می‌رقصی

برقص!

بگذار بگویند

که کسی

در مجلسِ ترحیمِ خود، قصد خودکشی دارد!